



ما رخدادهای جهانی بسیاری را به چشم دیده‌ایم: از مرگ پرنسس ديانا گرفته تا جام جهانی. در زمینه رخدادهای خشونت‌بار نیز، رخدادهایی که به‌راستی می‌توان چنین نامی بر آنها نهاد، از جنگ گرفته تا خود نسل‌کشی را از سر گذرانده‌ایم. با این همه، تاکنون رخدادی نمادین در مقیاس جهانی نداشته‌ایم، رخدادی که نه تنها توجه جهانی را به خود جلب کند بلکه خود، گواهی بر شکست جهانی‌سازی باشد. رخدادهای در طول دوران رکود دهه نود، چنان‌که نویسنده آرژانتینی ماسادونیو فرناندز می‌گوید، «در اعتصاب» بوده‌اند. خب اعتصاب دیگر پایان یافته است؛ حتی می‌توانیم بگوییم با حمله به برج‌های تجارت جهانی در نیویورک رخدادی تمام‌عیار پیش رو داریم، «مادر» تمام رخدادهای، رخدادی ناب که تمام رخدادهایی را که تا به حال روی نداده بودند در درون خود با یکدیگر متحد کرده است. این رخداد صحنه عمل قدرت و تاریخ و همچنین شرایط تجزیه و تحلیل موقعیت را به هم ریخته است. باید کاری کرد: باید زمانی که رخدادهای در حال پوسیدن‌اند از آنها پیشی گرفت و با سرعتی بیشتر از آنها پیش رفت؛ اما هنگامی که آنها این چنین سرعت می‌گیرند، باید آهسته‌تر گام برداشت؛ هرچند نباید خود را زیر توده کلمات یا ابر فزاینده جنگ دفن کرد و فروزندگی فراموش‌ناشدنی تصاویر را دست‌نخورده باقی گذاشت.

۱. Macedonio Fernandez: (۱۹۵۲ تا ۱۸۷۴) نویسنده و طنزنویس آرژانتینی که خورخه لوئیس بورخس بسیار از او تأثیر گرفته است.

تمام آنچه در این باره گفته‌اند و نوشته‌اند نشان از خنثی‌سازی عظیم این رخداد و کشتی دارد که از خود بروز می‌دهد. رسوایی اخلاقی و اتحاد مقدس علیه تروریسم به یک نسبت به شور و شغف عظیمی می‌ماند که از دیدن نابودی این ابرقدرت جهانی به وجود می‌آید، از دیدن اینکه خود را ناگهان به نابودی می‌افکند و در تالو افتخار می‌کشد؛ چراکه این همان ابرقدرتی است که با قدرت تحمل‌ناپذیرش، خشونت‌چنین فراگیر را در جهان و از این رو (نادانسته) در پندار تروریستی‌ای به راه انداخته که فرمان را به خود مشغول کرده است.

این حقیقت که ما خیال این رخداد را در سر می‌پرورانیم، که همگان و بدون استثنا خوایش را می‌دیدند، برای وجدان اخلاقی غرب پذیرفتنی نیست؛ چراکه هیچ‌کس نمی‌تواند خیال نابودی قدرتی تا بدین حد هژمونیک را به سر راه ندهد. با این حال، این یک حقیقت است و تمام آنچه تا به حال برای زدودن این خشونت برانگیزاننده نوشته شده، بر این نکته صحه می‌گذارد.

در صورت لزوم می‌توان گفت آنان [یعنی تروریست‌ها] کاری را انجام دادند که ما آرزویش را داشتیم. اگر این حقیقت را از معادله بیرون بگذاریم، رخداد، تمام ابعاد نمادینش را از کف می‌دهد و بدل به حادثه‌ای ساده می‌شود، عملی خودسرانه، تصویری آشفته و سبانه از چند متعصب که صرفاً باید آن‌ها را از میان برد. اکنون به‌خوبی می‌دانیم که این‌گونه نیست. امری که تمام یاهوهای واکنش‌هراسانه را درباره‌ی دور کردن شر توضیح می‌دهد؛ شر همه‌جا هست، همچون ابژه مبهم میل. بدون این همدستی عمیق و ریشه‌دار، این رخداد هیچ‌گاه چنین پژواکی نمی‌داشت و تروریست‌ها نیز بی‌شک می‌دانند که در استراتژی نمادینشان می‌توانند روی این تباری حساب کنند.

منطق این وضعیت فراتر از بیزاری [ملل] محروم و استثماری از قدرت مسلط جهانی است، بیزاری آنانی که سر از بخش اشتباه نظم جهانی درآورده‌اند؛ حتی آنانی که سهمی از قدرت برده‌اند نیز از این میل بدخواهانه بی‌نصیب نیستند. خوشبختانه حساسیت به هرگونه نظم بی‌چون و چرا و به قدرتی قطعی و نهایی، جهان‌شمول است و دو برج تجارت جهانی، در دوقلو بودنشان، تجسد تمام‌عیار این نظم مسلط‌اند.

بنابراین نیازی به رانه مرگ یا غریزه ویرانگر یا حتی تأثیرات منحرف و ناخواسته نیست. افزایش سلطه قدرت، اراده به نابودی آن را نیز به شکلی منطقی و اجتناب‌ناپذیر بالا می‌برد. به بیان دیگر، قدرت در ویرانی خویش شرکت می‌جوید. فروریختن برج‌های تجارت جهانی این حس را در آدمی به وجود آورد که گویی آن‌ها داشتند با خودکشی خود به خودکشی هواپیماربایان انتحاری پاسخ می‌گفتند. می‌گویند «حتی خدا نیز نمی‌تواند علیه خود اعلان جنگ کند.» خب، اکنون خدا هم می‌تواند چنین کند. غرب، در جایگاه خدا (مشروعیت اخلاقی خدایگانی، مطلق و قاطع) مستعد خودکشی است و علیه خود اعلان جنگ کرده است.

تعداد بی‌شمار فیلم‌هایی که درباره فاجعه ساخته شده‌اند و آشکارا می‌خواهند با تصاویر و جلوه‌های ویژه، کل قضیه را لاپوشانی کنند، گواه این فانتزی‌اند. اما جذابیت جهانی به‌کاررفته در آثاری از این دست، که با پورنوگرافی برابری می‌کنند، نشان می‌دهد که تمایل به طرد و تقلید از سیستمی که هرچه به کمال یا قدرت بی‌چون‌وچرا نزدیک‌تر باشد قدرت بیشتری می‌یابد، چندان دور از انتظار نیست.

احتمالاً تروریست‌ها (مانند متخصصین) فروریختن برج‌های تجارت جهانی را پیش‌بینی نکرده بودند، ریزشی که تأثیر نمادین عمیق‌تری از حمله به پنتاگون داشت. فروریختن نمادین نظامی یکپارچه، با مشارکتی پیش‌بینی‌ناشده ممکن شد؛ توگویی، سقوط برج‌ها یا خودکشی‌شان حسن‌ختمی بود بر این رخداد. بدین معنی نظام با شکنندگی ذاتی‌اش به عمل اولیه [تروریست‌ها] یاری رساند.

هرچه نظامی از منظر جهانی متمرکزتر شود آن‌چنان که در نهایت شبکه‌ای واحد را شکل دهد، در یک نقطه آسیب‌پذیرتر می‌شود (چندی پیش، هکری فیلیپینی از اعماق تاریخ کامپیوتر شخصی‌اش توانست ویروس «دوستت دارم» را در جهان پخش کند و تمام شبکه جهانی اینترنت را از پای درآورد). در این مورد هجده پیکارجوی انتحاری، به کمک سلاح قاطعانه مرگ که با امکانات تکنولوژیک توسعه یافته بود، فرآیندی فاجعه‌بار و جهانی را آغاز کردند.

زمانی که قدرت جهانی، وضعیت را تا بدین حد به انحصار درمی‌آورد، زمانی که چنین تراکم مهیبی از کارکردها در تشکیلاتی تکنوکراتیک وجود داشته باشد و زمانی که

هیچ شکل جایگزینی از اندیشه، اجازه ظهور نداشته باشد، آیا راهی جز انتقال وضعی تروریستی^۱ باقی می ماند؟ این خود سیستم بود که شرایط عینی را برای این انتقام جویی وحشیانه فراهم آورد. سیستم با مصادره تمام امکانات به نفع خویش، دیگری را واداشت تا قوانین را تغییر دهد. این قوانین جدید، خشونت بارند، چراکه شرایط این گونه ایجاب می کند. تروریست ها به نظامی که مازاد قدرتش رقابتی لاینحل را برمی انگیزاند با عملی قاطعانه و غیرقابل مبادله پاسخ می دهند. تروریسم، عملی است که تکنیکی کاهش ناپذیری در قلب نظام مبادله عمومی برقرار می کند. تمام تکنیکی هایی (گونه ها، افراد و فرهنگ ها) که بهای استقرار گردش جهانی برآمده از قدرتی واحد را با جان خود داده اند، امروز با این انتقال وضعی تروریستی انتقامشان را می گیرند.

این تروری است علیه ترور و دیگر ایدئولوژی ای در پس آن وجود ندارد. امروزه دیگر فاصله زیادی با ایدئولوژی و سیاست داریم. هیچ ایدئولوژی و انگیزه ای، حتی انگیزه ای اسلامی، نمی تواند انرژی ای را که به ترور دامن می زند توجیه کند. هدف، دیگر حتی دگرگون کردن جهان هم نیست بلکه به افراط کشاندنش با قربانی کردن است (همان گونه که مرته ها در زمانه شان چنین می کردند) حال آنکه سیستم می خواهد این اصل را به زور بپذیراند.

تروریسم مانند ویروس همه جا هست. جریانی جهانی از تروریسم، هر سیستم سلطه را همچون سایه همراهی می کند و آماده است تا خود را مانند عاملی دوطرفه هر جا که شد فعال کند. دیگر نمی توان تمایزی میان تروریسم و دنیای اطراف قائل شد. تروریسم در بطن فرهنگی نهفته که با آن در نبرد است، در شکافی مرئی که استثمار شده و عقب مانده را در برابر جهان غرب می شوراند، در جهانی که پنهانی با ترک برآمده از سیستم غالب در پیوند است. سیستم می تواند بر هر آنتاگونیسم آشکار نهیب بزند، اما در برابر نوع دیگری از آنتاگونیسم که ویروسی است در دل ساختار - توگویی تشکیلات سلطه، پاددستگاه^۲ و عامل نابودی خویش را پنهان می کند - در برابر شکلی از بازگشت خودکار به قدرت خود، کاری نمی تواند بکند و تروریسم، موج تکان دهنده این بازگشت خاموش است. بنابراین آنچه با آن سروکار داریم، برخورد تمدن ها یا ادیان نیست و ارتباطی هم به

1. Terroristic situational transfer

2. Counterapparatus